

تشتت معنایی واژه‌های «عنبر» و «کهربا» در زبان‌های اروپایی

علاءالدین گوشه‌گیر

استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه شهید چمران اهواز

تاریخ وصول: ۸۳/۸/۴

تاریخ تأیید نهایی: ۸۳/۸/۲۰

چکیده

از قرن یازدهم میلادی، واژه عربی «عنبر» به دو معنی «سنگ کهربا» و «ماده خوشبو» در زبان‌های اروپایی به کار می‌رود. تصور واژه‌نگاران معاصر این است که پیشینیان، این دو ماده را خلط کرده‌اند و واژه «عنبر» دستخوش دوگانگی معنایی شده است، آنان فرایند این تشتت لفظی را به روشنی بیان نکرده‌اند. منشاء این خلط، استنتاجی منطقی به نظر می‌رسد، زیرا شیوه استحصال موم عنبر و سنگ کهربای خام و طبیعی از دریا در دنیای کهن به گونه‌ای است که بروز چنین خلط واژگانی در زبان را بدیهی جلوه‌گر می‌سازد. بررسی متون کهن نشان می‌دهد که این اطلاق دوگانه و گزینش نام واحدی برای نامگذاری این دو ماده گوناگون، نه تنها بدیهی به نظر نمی‌رسد، بلکه شگفت‌آور جلوه می‌کند، زیرا از یک سو، اروپاییان، کهربا را از دریای شمال اروپا به دست می‌آوردند و این سنگ را نیک می‌شناختند و طبعاً نام‌هایی بومی بر آن نهاده بودند و از سوی دیگر، مؤلفان قرون وسطای اروپا به طور عمده از جواهرنامه‌ها و قرابادین عربی ترجمه شده به زبان لاتینی در وصف عنبر و کهربا بهره جسته‌اند، در حالی که در واژگان عربی و فارسی معرب، این دو ماده را همواره به دو نام گوناگون شناخته‌اند.

واژه‌های کلیدی: عنبر، کهربا، تحول واژگانی، تحول معنایی، ریشه‌شناسی

مقدمه

در زبان‌های فرانسه و انگلیسی امروز به چیزی «عنبر» می‌گویند که نام آن در زبان‌های فارسی و عربی، «کهربا» است. این زبان‌ها واژه «عنبر» را زمانی از عربی ستاندند که زبان عربی به نوبه خود واژه کهربا را از فارسی گرفته بود. از سوی دیگر، «عنبر» به ماده‌ای خوشبو اطلاق می‌شود که از امعاء نوعی جانور دریایی حاصل می‌شود که در زبان‌های فارسی و عربی به معنی «کهربا» به کار نمی‌رود. همین معنی اولیه در واژه ستانده «عنبر» (ماده خوشبو) در زبان‌های اروپایی نیز به عنوان معنی ثانوی واژه استنباط می‌شود، اما کاربرد مطلق «عنبر» در این زبان‌ها، «کهربا» است. اولین معنی واژه «عنبر» نزد فارسی یا عربی‌زبانان با آنچه غربیان درک می‌کنند، متفاوت است: در ذهن شرقی، «عنبر» روغنی سوختنی است با رایحه لطیف و در ذهن غربی، سنگی است زیبا که ما کهربا می‌نامیم. بنابراین غربی‌ها، واژه واحدی برای نامیدن دو چیز دارند: یکی سنگ کهربایی که نیک می‌شناسند و دیگری، عطری شرقی که چندان انسی با آن ندارند و لذا هر گاه تمایز این دو از یکدیگر مد نظر باشد، به ناچار نام رنگ هریک را به واژه عنبر می‌افزایند. آنان ماده خوشبو را «عنبر خاکستری» (ambre gris) و کهربا را «عنبر زرد» (ambre jaune) می‌نامند.

پرسش‌هایی که مطرح می‌شود این است که چرا و چگونه زبان‌های اروپایی در قرون وسطا، نام عربی ماده‌ای خوشبو را برای نامیدن سنگ کهربا برگزیدند؟ چرا آنان نام‌های بومی زبان‌های یونانی، لاتینی یا ژرمنی را که بومی اروپاست، برای نامیدن این سنگ کنار گذاشتند؟ اگر واژه‌ای از زبان بیگانه عربی ستانده‌اند، چرا همان نام فارسی معرب آن را به کار نبرده‌اند؟ چگونه است که «عنبر» را برگزیدند که معنای آن در زبان واژه دهنده، یعنی عربی، چیز دیگری است؟ پاسخ به این پرسش‌ها که نمونه‌ای از فرایند ستانش واژگانی در دنیای کهن است، آسان به نظر نمی‌رسد. قدر مسلم آن است که پس از اشاعه آثار عربی ترجمه شده به زبان لاتینی در اروپای قرون وسطا، واژه «عنبر» در زبان‌های اروپایی به دو معنای «عنبر» و «کهربا» به کار رفته است.

چگونگی دو معنایی شدن این نام واحد، تابع شناخت عامل همگرایی و تشبث در تعبیری است که دانشمندان این دوره از این دو ماده به دست داده‌اند. بنابراین بررسی شرایط

تشنت معنایی واژه‌های «عبر» و «کهربا» در زبان‌های اروپایی ۶۷

نسبتاً همسان استحصال عنبر و کهربا از دریا حائز اهمیت است: هر دو ماده به آسانی از سواحل دریا به دست می‌آمده، اما شناخت سرچشمه و ماهیت آن‌ها بسیار دشوار بوده است. برابری دانسته‌های علمی امروز با آراء و باورهای پیشینیان درباره ماهیت عنبر از یکسو و کهربا و مواد مشابه آن از سوی دیگر، وصف ویژگی‌های هریک و نیز مسیرهای دادوستد آن‌ها در دو سوی دریای مدیترانه، می‌تواند ما را در شناخت عوامل این تشنت لفظی و معنایی یاری دهد.

بحث و بررسی

کهربا در دنیای کهن و فراوانی نام‌های بومی آن

کهربا به صمغ سنگواره‌ای مخروط دارانی گفته می‌شود که حدود پنجاه میلیون سال پیش به صورت جنگل‌های انبوه در کرانه جنوبی دریای بالتیک در دوران سوم زمین‌شناسی می‌رویده است. به مرور زمان، صمغ این درختان که در گل و لای و سپس زیر لایه‌های یخ در دوران یخبندان مدفون شده بود، سرانجام به سنگ مبدل شد. کهربا که سخت‌ترین صمغ گیاهی و سنگواره‌ای است، عموماً به شکل‌های نامنظم به رنگ زرد عسلی و کم و بیش شفاف و گاهی نورافشان یافت می‌شود. انواعی از کهربا در حاشیه دریای مدیترانه به مقدار اندک در سواحل اسپانیا، لبنان و جزیره سیسیل نیز یافت می‌شود. دانه‌های کهربا را در بازمانده‌های باستانی فنیقی، یونانی، رومی، ایرانی و هندی یافته‌اند. تجزیه و تحلیل شیمیایی این قطعه‌ها نشان می‌دهد که بخش عمده این کهربا از دریای بالتیک استخراج شده است.

اروپاییان از دیرین‌ترین دوران‌ها، هم زیبایی و درخشندگی کهربا را می‌ستودند و هم با خاصیت مغناطیسی آن در ربایش چیزهای سبک آشنا بوده‌اند و هم قابلیت نرم شدن و سوختن آن را در آتش می‌شناختند. طبعاً اشیایی برای زینت تن چون گردن‌بند و انگشتر و نیز «جام‌های مرصع» (رامبوسون، ۱۸۸۴، ص ۱۹۶) از کهربا ساخته‌اند. در اساطیر و افسانه‌ها و باورهای قومی، دینی، جادویی و طب سنتی نیز چون هر ماده که جلوه‌ای شگفت‌آور داشته باشد، از کهربا یاد کرده‌اند (دائرةالمعارف یونیورسالیس، ۱۹۷۵، ج ۱، ص ۸۳۸). نمونه‌های آن در میان مردمان اسکاندیناوی، یونان و روم باستان مشهود است.

تعبیری اساطیری از منشاء کهربا را در افسانه یونانی فائه تون Pha ton می‌یابیم: پس از غرق شدن فائه تون، خواهران عزادار او مبدل به درخت می‌شوند و می‌گیرند، اشک آنان در آب به قطره‌های صمغ مبدل می‌شود و کهربا حاصل می‌شود. در این افسانه، «عنصر آب» یا «اشک»، منشاء اصلی کهربا دانسته شده و در افسانه‌ای رومی نیز آب دریا یا رود یا چشمه‌ای دوردست را منبع کهربا دانسته‌اند (همان، ص ۸۳۹).

تاسیتوس درباره منشاء معمایی سنگ کهربا چنین نوشته است: «می‌توان تصور کرد که جنس این ماده از صمغ درختان است، زیرا از ورای آن، درخشش جانورانی را می‌بینیم که روی خاک زندگی می‌کنند و حتی حشرات بال‌داری را می‌بینیم که در این ماده چسبناک، به هنگام سخت شدن، زندانی شده‌اند (...). در جزایر غربی، درختان و جنگل‌هایی است که پرتو خورشید، ماده آن‌ها [= عصاره درون درختان] را به خود می‌کشد و ذوب می‌کند و به دریا می‌اندازد و نیروی امواج، این ماده را با خود می‌برد و بر کرانه‌های دیگر می‌اندازد» (رامبوسون، ۱۸۸۴، ص ۱۹۵). این گفته تاسیتوس، دیرین‌ترین وصف واقع‌بینانه و در برگیرنده مهم‌ترین ویژگی‌های کهربا یعنی معدن (دریای شمال اروپا)، ماهیت (صمغ گیاهی)، دگرگونی و تبدیل (سخت‌شدگی به مرور زمان) و شکل ظاهری این سنگ (شفافیت و وجود حشرات درون آن) به شمار می‌آید.

بنابراین، رومیان تنها قوم در دنیای کهن بودند که از قرن اول میلادی به ویژگی‌های اساسی کهربا پی برده بودند. این دانش اولیه همچنان تا سقوط امپراتوری روم در ذهن رومیان زنده مانده بود. در نامه‌ای که کاسیودوروس، از نزدیکان امپراتور تئودوریک (قرن ششم میلادی) به ژرمن‌های ساکن کرانه شرقی دریای بالتیک (استونی کنونی) نوشته است، از کهربایی که به رسم هدیه فرستاده‌اند، قدردانی می‌کند و گفته تاسیتوس را درباره بی‌خبری گردآورندگان کهربا از منشاء آن، بازگو می‌کند: «تاسیتوس به ما آگاهی داده است که کهربا در جزایر دور دست اقیانوس به دست می‌آید و در اصل از عصاره درختی به هم می‌رسد که به مرور زمان در اثر گرمای آفتاب سخت می‌شود» (همان، ص ۲۶۵).

وصف یونانیان و به ویژه رومیان از منشاء کهربا، معدن آن، برداشت آن، ویژگی ربایش، خواص درمانی و کاربری آن برای طلسم و چشم زخم و نیز سنگی زیبا در ساختن اشیاء زینتی

چنان ظریف و دقیق است که کم و بیش تا به امروز همچنان اعتبار دارد. گفته‌های نظری یونانیان در آثار عربی قرون وسطا نقل شده است، اما اولین نشانه‌های نزدیک به گفته‌های تجربی تاسیتوس، به ویژه وجود حشرات سنگواره‌ای در سنگ کهربا، چنان که اشاره خواهیم کرد، به قرن سیزدهم میلادی و در ایران به دوره صفوی تعلق دارند. اشاره به عدم آشنایی شرقیان از مجموع روایات رومیان از کهربا و برعکس، بی‌خبری نسبی غربیان از عنبر، از آن روی اهمیت دارد که زمینه را برای خلط عنبر و کهربا فراهم آورده است.

کهربا را می‌توان از مواد بومی قاره اروپا به شمار آورد و طبعاً هر یک از اقوام اروپایی، به ویژه اقوام شمالی که با این سنگواره از نزدیک سر و کار داشته‌اند، نامی بومی بر آن نهاده‌اند. شیوه نامگذاری کهربا، همچون هر شیئی دیگر، در زبان‌های گوناگون، تابع چگونگی نگرش مردمان بر طبیعت و پدیده‌های پیرامون آنان است. ارسطو، کهربا را به زبان یونانی کهن، «الکترون» نامیده است که به معنی «درخشندگی» و «نورافشانی» است. تاسیتوس، واژه لاتینی کهن «سوسینوم» را به کار برده است که «واژه‌ای ستانده از یکی از زبان‌های شمال اروپاست که با واژه‌های لاتینی *sūcus, succus* به معنی عصاره یا شیره یا صمغ گیاه همگون شده است. به عبارت دیگر، رومیان، واژه‌ای از یکی از زبان‌های ژرمنی ستانده بودند که شکل آوایی آن مشابه واژه موجود در زبان لاتینی به معنی «صمغ یا عصاره گیاه» بود، آنان این نام بیگانه لاتینی شده را بر کهربا نهادند. رومیان از قرن اول میلادی کهربا را همواره و به درستی گونه‌ای صمغ یا عصاره درخت دانسته‌اند. تاسیتوس تصریح می‌کند که ژرمن‌ها، کهربا را «گلسوم» (*glesum, glaesum*) به معنی «شفاف» می‌نامند (هودکین، ۱۸۸۶، ص ۲۶۷) که البته نام دیگر «کهربا»ست، زیرا زبان‌های گوناگونی در میان اقوام مختلف ژرمن رایج بوده است، همچنان که ژرمن‌های کرانه جنوبی بالتیک، کهربا را «برن اشتاین» («سنگ آتشین» یا «سنگ سوختنی») می‌نامند. در زبان لتونی (شرق بالتیک)، واژه «جین تاراس» (*gintaras*) را به کار می‌برند که معنی ریشه‌ای آن «نگهبان، حافظ» است و در اصطلاح به مهره سنگ کهربا می‌گویند که برای مصون ماندن از بیماری و دفع چشم زخم به خود می‌بندند. هر زبانی برحسب آن‌که معرف چه فرهنگی است و اهل زبان چگونه اشیاء را می‌نگرند، یکی از خصیصه‌های کهربا را ملاک نامگذاری آن قرار داده‌اند. نام کهربا در زبان فارسی از خاصیت آن در ربایش اشیاء سبک (کاه) ناشی می‌شود.

ویژگی‌های کهربا را می‌توان از شیوه نامگذاری آن در زبان‌های گوناگون استنباط کرد و به صورت زیر نشان داد:

زبان	نامگذاری	ویژگی کهربا
یونانی	الکترون	درخشندگی، نورافشانی
لاتینی کهن، زبان‌های شرق بالتیک	سوسینوم، سوکسینوم، سکی، سکای	ماهیت صمغ
یک از زبان‌های شاخه ژرمنی	گلسوم	شفافیت
آلمانی، سوئدی، لهستانی، مجارستانی	برن اشتاین («سنگ آتشین»)	قابلیت سوختن
لتونی (از شاخه اسلاو)	جین تاراس	دفع بیماری و چشم زخم
فارسی، عربی	کهربا	ربایش

آنچه جلب نظر می‌کند، فراوانی نام‌های کهن و بومی اروپایی برای کهرباست. پس چه‌گونه است که این زبان‌ها در قرون وسطا، همه این نام‌ها را کنار گذاشتند و واژه عربی «عنبر» را برگزیدند؟ پاره‌ای از مؤلفان، عامل ستانش نام عربی را خلط ماده خوشبو و سنگواره دانسته‌اند. فرض بر این است که «[واژه] عنبر [= ماده خوشبو] بعدها به علت گونه‌ای از در هم آمیختگی این دو ماده [ماده خوشبو و سنگواره]، به صمغ سنگواره‌ای [کهربا] اطلاق شد» (مورای، ۱۹۷۰، ص ۲۶۸). همچنین، نوشته‌اند که «کهربا، صمغ شکننده و زرد رنگ را گونه‌ای عنبر [ماده خوشبو] دانسته‌اند» (متحدین، ۱۹۸۵، ص ۴). مبنای این گفته مؤلفان، وضعیت موجود کاربرد واژه عنبر در زبان‌های اروپایی است. استدلال این است که چون عنبر اکنون به دو ماده گوناگون اطلاق می‌شود، پس بی‌تردید این دو ماده را خلط کرده بودند. اما این که این تشبیه آشکار، نتیجه کدام فرایند است و به ویژه بر کدام دسته از منابع مکتوب استوار است و آیا چنین خلطی ابتدا در زبان فارسی، عربی یا لاتینی رخ داده است، معلوم نیست.

در زبان فارسی، ما دو واژه متمایز کهربا و عنبر را برای نامیدن این دو شیئی گوناگون به کار می‌بریم. در اسناد مکتوب فارسی و عربی قرون وسطا، عنبر را به درستی نوعی «روغن (...)

مترشح از جانور دریایی» (قزوینی، به نقل از روسکا، ۱۹۶۰، ص ۴۹۸) یا «سرگین آن، [یا] ماده‌ای درون پیکر برخی ماهیان [یا] ماده‌ای درون سر ماهی‌ها (...). شناور بر سطح آب» (زبیدی، ۱۳۰۶، جلد ۳، ص ۴۳۶) دانسته‌اند که به صورت قطعه‌های بزرگ به وزن ۴ تا ۵ کیلو در «دریای زنج» (قزوینی، به نقل از روسکا، ۱۹۶۰، ص ۴۹۸) یا به شکل قطعه‌های ریزتر «عبره» در سواحل یمن، یعنی مناطق استوایی اقیانوس هند می‌یافتند. این گفته‌ها بر مشاهده و تجربه اتکا دارد و منافاتی با دانسته‌های امروز در منشاء این ماده ندارد.

وصف عبر در متن پهلوی بندهش نیز ابهامی ندارد: «عبر نیز پیداست که سرگین خر سه پای است، زیرا اگر (چه) او بسیار مینو خورش است، پس آن نم و فروهر آب را (که) به سوراخ‌ها به تن (وی) شود، به (صورت) گُمیز و سرگین باز افگند» (بهار، ۱۳۶۹، ص ۱۰۲). حرف‌نگاری این واژه پهلوی به همراه آوانگاری (ambar) و صورت املائی آن، «عبر» (بهار، ۱۳۴۵، ص ۵۳) نشان می‌دهد که این واژه از عربی به زبان پهلوی راه یافته بود. از بافت کلام و اشاره به «سرگین» نیز روشن می‌شود که معنی آن همان ماده خوشبوست، زیرا در متون متأخر تا به امروز، عبر را نوعی «سرگین» دانسته‌اند. واژه «کهربا» به صورت «کهرپای»، «کهرپاک» (فروه‌وشی، ۱۳۵۷، ص ۲۴۶) نیز همزمان با واژه عربی «عبر» در زبان پهلوی به کار رفته است، بنابراین تردیدی نیست که هر دو واژه به دو معنی گوناگون، یکی ماده خوشبو و دیگری «سنگ»، در زبان پهلوی و سپس در فارسی به کار رفته و می‌رود، بنابراین اختلاط لفظ یا معنی این دو واژه در این زبان‌ها منتفی است.

بیرونی در قرن پنجم هجری (اواسط قرن یازدهم میلادی)، به استناد گفته‌های دانشمندان یونانی، رومی و عرب، از کهربا به درستی، اما به طور مجزا به عنوان «نوعی مهره» و «صمغ درخت» یاد کرده است. گفته او در ساختن روغن از کهربا «در فصل بهار که چون صمغ بسیار ازو [درخت] بیرون آید» (بیرونی، جلد دوم، ۱۳۵۸، ص ۶۱۵) نشان می‌دهد که کهربا می‌تواند از نوع صمغ‌های تازه‌ای باشد که خواصی مشابه کهربا دارند. به عبارت دیگر، کهربا یا «مهره» و سنگ است، یا صمغ‌های سیال درختان زنده. در واقع، ماده قُلفونیا^۱ که «ترشحات صمغی پاره‌ای از درختان مخروط دار [...]، به رنگ زرد عسلی کم و بیش شفاف» (دائرةالمعارف

1- Colophane

بزرگ لاروس، ۱۹۷۶، ص ۱۰۳۱۲) اند و نیز انواع سندروس^۱ که «صمغی باشد [...] شبیه به کاه ربا» (دهخدا، ذیل واژه «سندروس») نیز در آفریقا و هندوستان وجود دارد. بیرونی همچنین تصریح کرده است که «درخت او [صمغ کهربا] مشهور نبود در بلاد روم بل که در مواضع مخصوص بود» (بیرونی، ۱۳۵۸، جلد دوم، ص ۶۱۵) و مهره‌های آن «به واسطه آب بر ساحل دریای مغرب می‌افتد» (بیرونی، همان اثر، همان ص). شاید منظور از «مواضع مخصوص»، معدن اصلی کهربا یعنی دریای شمال اروپا باشد. «دریای مغرب» نیز سواحل غربی مدیترانه و اقیانوس اطلس، یعنی اندلس یا اسپانیای کنونی است. پیداست که در این اثر بیرونی، همچون دیگر آثار قرون وسطا، ماهیت «سنگ» یا «صمغ متحجر» به منزله ویژگی برجسته سنگواره کهربا از صمغ‌های سیال درختان زنده متمایز نشده است، در عین حال که مؤلف، عنبر را به عنوان ماده‌ای خوشبو در موضع خود (بیرونی، ۱۳۵۸، جلد اول، ص ۴۹۳) وصف کرده بنابراین، آن را متمایز از کهربا دانسته است.

در عوض، در آثار اسماعیل جرجانی و نیز خواجه نصیرالدین طوسی، کهربا چیزی جز سنگ نیست. طوسی درباره بعضی «احجار» از جمله «کاهربا»، نوشته است که «مشتعل شود چون شمع [که] بسوزد» (طوسی، ۱۳۶۳، ص ۱۹۸). او در فصلی از اثر خود که «در معرفت کهربا و خاصیت او» است، رنگ و شکل ظاهری و خاصیت ربایش و انواع این سنگ را وصف کرده است: «کهربا نیز انواع باشد بهترین انواع زرد و شفاف باشد. و آن را آتشی خوانند. و نوعی دیگر را شمعی گویند، زردی تیره باشد. در زمین هندوستان [آن را] نیکو پسندند. و کهربا چون بر دست بمالد تا گرم شود، گیاه و کاه ریزه خشک برآید» (همان، صص ۱۵۳-۱۵۲).

زمخشری نیز در قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) از ماده خوشبوی عنبر در باب «الروائح الطیبه و آلاتها [...] اندر مشک و هر چه بدو ماند از خوشبوی‌ها» (زمخشری، جلد اول، ۱۳۴۲، ص ۳۰۶) سخن گفته است و از کهربا به صورت‌های عربی «قَهْرَبان: کهرباء، قَهْرَباق» (همان، ص ۵۲) در باب «المعادن و ما يتعلق بها [...] اندر کان‌ها و آنچه که ازو خیزد» (همان، ص ۴۸).

1- Sandarache

بنابراین، در همان دوره‌ای که اروپاییان، واژه عنبر را برای نامیدن کهربا به کار می‌بردند، دانشمندان ایرانی همواره دو نام متمایز را برای دو ماده مختلف، کهربا و عنبر، به کار می‌بردند، در عین حال که ماهیت کهربا در نظر آنان چندان روشن نبوده است. اما از آنجا که دسته‌ای دیگر از دانشمندان عرب و ایرانی، منبع عنبر را نیز به درستی نمی‌شناختند، سرچشمه آن را «شیره درخت [یا] گیاهی در قعر دریاها» (زبیدی، همان اثر، همان ص) و حتی «موم از نوعی نحل [زنبور] (...) که شدت باران خانه‌های ایشان را کنده به دریا می‌آورد» (عقیلی علوی، ۱۲۷۷ هجری قمری، ص ۱۵۲) یا «چشمه‌هایی در قعر دریاها» (زبیدی، ۱۳۰۶، همان ص) دانسته‌اند که از ویژگی‌های کم و بیش درست کهرباست. با این حال، در آثار عربی و فارسی، نه دانشمندان و نه لغت‌نویسان، به رغم ارائه توصیف‌های مشابه از این دو ماده، هرگز اشاره‌ای صریح به همسانی عنبر و کهربا نکرده‌اند و بر خلاف مؤلفان غربی، واژه واحدی برای نامیدن آن‌ها به کار نبرده‌اند.

اگر آشنایی کافی با منشاء عنبر و کهربا نداشته باشیم، هیچ ارتباط منطقی میان این گفته‌ها نمی‌بینیم. از سوی دیگر، می‌توان تصور کرد که این توصیف‌های شرقی طبعاً بایستی منجر به خلط «عنبر» و «کهربا» در همین آثار می‌شد، به خصوص اگر مشاهده «مگس عسل [زنبور] در میان عنبر» (دهخدا، ذیل واژه «عنبر») را نیز بیفزاییم که یکی دیگر از ویژگی‌های بارز کهربای شمال اروپاست. اما با وجود این توصیف‌های مغشوش و گاه همسان از دو ماده گوناگون، بسیار حیرت‌آور است که این تشتمت و همگونی، نه در زبان فارسی رخ داده است و نه در عربی.

تصوری که به ذهن متبادر می‌شود این است که عوامل خلط لفظی و معنایی کهربا و عنبر در زبان‌های اروپایی را باید طبعاً در وجوه مشترکی جستجو کرد که در توصیف این دو ماده در آثار عربی ترجمه شده به زبان لاتینی در اروپای قرون وسطا آمده است. این ویژگی‌های مشترک عبارتند از منبع محتمل هر دو در قعر دریا، نرم بودن و سپس سخت شدن ماده، شناور شدن بر سطح آب دریا، رنگ زرد یا سیاه، قابلیت سوختن و پراکندن بوی خوش. اما همین وجوه مشترک در مکتوبات فارسی و عربی نیز ذکر شده است، بدون آن که خلط واژگانی رخ داده باشد.

مترجمان اروپایی به کمک اعراب، آثار برجسته علمی به زبان عربی را به ویژه از طریق اندلس، بین قرون یازدهم تا چهاردهم، به زبان لاتینی قرون وسطایی و یا فرانسوی کهن ترجمه کرده‌اند. یکی از این آثار، *جواهرنامه* ماربود Marbode، شاعر فرانسوی و اسقف شهر «رن»^۱ از سال ۱۰۹۶ تا ۱۱۲۳ میلادی است. مؤلف در این اثر که به زبان لاتینی نوشته است، واژه عربی «عنبر» را به معنی «کهربا» به کار برده است (ماربود، ۱۹۹۶، صص ۲۱-۲۲). این اثر مشتمل بر وصف «شصت سنگ (...) از جمله عنبر [= کهربا]، (...) کتاب مرجع (...) اکثر جواهرنامه‌نویسان قرن‌های دوازدهم و سیزدهم» (Gontero) به زبان لاتینی قرون وسطایی در اروپا بوده است. به‌رغم آن که در اروپا، واژه لاتینی شده عنبر برای اولین بار در این اثر ماربود به کار رفته است، مؤلف خود نوشته است که «قدما، نام عنبر را [بر این سنگ] نهاده‌اند» (همانجا) اما نام این «قدما» یا آثار آنان را ذکر نکرده است.

به این ترتیب، پیداست که واژه عربی «عنبر» با صورت‌های املائی ambar, ambra برای اولین بار به معنی کهربا، به زبان لاتینی نوشتاری در حدود اوایل قرن دوازدهم میلادی راه یافت. در دوره‌های بعد، عنبر به منزله واژه‌ای متشابه، هم‌آوا، هم‌نویس و چندمعنایی به کار رفته است. این نکته حائز اهمیت است که این تشبّه لفظی و معنایی منحصرأ در آثار غربی که به زبان‌های لاتینی و سپس فرانسوی کهن نوشته شده، مشهود است، نه در آثار فارسی یا عربی. از سوی دیگر، منشاء این تشبّه نه تنها به درستی روشن نیست، بلکه حیرت‌آور می‌نماید، زیرا آثار مؤلفان اروپایی در قرون وسطا به طور عمده برگرفته یا ملهم از آثار عربی بوده است.

با این حال، تنها در یکی از یادداشت‌های دهخدا، تعبیری از گفته‌های ابن بیطار، گیاه‌شناس اندلسی، ارائه شده است که به هم معنایی «عنبر» و «کهربا» اشاره دارد. بر اساس این یادداشت، ابن بیطار از مترجمان واژه لاتینی کهن «سوکسینوم» [= کهربا] انتقاد کرده است که «به غلط رفته‌اند و (...) حق با ابن بیطار است، چه کهربا یعنی سوکسینوم عنبر اشهب است» (دهخدا، ذیل واژه «کهربا»). منظور از «اشهب»، رنگ خاکستری است، یا به قول قدما «رنگ سپید که سپیدی آن بر سیاهی غالب آمده باشد» (دهخدا، ذیل واژه «اشهب») و «عنبر اشهب» نیز همان ماده خوشبوست. به عبارت دیگر، به تعبیر مؤلف *لغت‌نامه*، به نظر ابن بیطار، کهربا =

1- Rennes

سوکسینوم = عنبر اشهب = ماده خوشبوی خاکستری است، اما در متن *کتاب الجامع* ابن بیطار چنین مطلبی نیامده و اصولاً مؤلف، واژه «عنبر» را ذیل مدخل «کهربا» به کار نبرده است. مؤلف اندلسی چنین نوشته است: «مترجمان متون دیسقوریدوس و جالینوس گفته‌اند که کهربا، صمغ جوز رومی است، اما چنین نیست که گفته‌اند و اشتباه کرده‌اند، زیرا جالینوس، آنجا که از جوز رومی یاد می‌کند، گفته است که قوت گرمای گُل این درخت، در درجه سه است و صمغ آن به گُل آن شباهت دارد اما گرم‌تر از آن است. اما دیسقوریدوس در مورد جوز رومی گفته است که اگر گُل آن را مالش دهند، از آن بوی خوشی صادر می‌شود. این است گفته آن دو مرد فاضل درباره جوز رومی. در کهربا، این خاصیت نه در ماهیت آن وجود دارد، نه در قوت، نه در بوی خوش و نه در گرمای آن. از کلام مترجمان ظاهر می‌شود که کهربا همان صمغ جوز رومی است، اما در این باره تأمل کن!» (ابن بیطار، ۱۲۹۱ هجری قمری، ص ۸۸). آنچه ابن بیطار می‌گوید این است که برخلاف کلام مترجمان آن دو مرد فاضل یونانی و رومی، خواص کهربا با ماهیت و خواص صمغ جوز رومی سازگار نیست، اما خود ابن بیطار به وضوح نمی‌گوید که ماهیت کهربا چیست. قدر مسلم آن است که مأخذ ناشناخته مؤلف *لغت نامه*، یک منبع غربی است که در آن واژه «سوکسینوم» آمده است، نه یک منبع فارسی یا عربی کهن، چه در هیچ یک از این آثار، واژه «سوکسینوم» به کار نرفته است. همچنین، این یادداشت مؤلف، تعبیری از گفته‌های ابن بیطار است، نه عین سخن او. از آن مهم‌تر، آن‌که ماربود فرانسوی، پیش از ابن بیطار، واژه عنبر را به معنی سوکسینوم = کهربا به کار برده بود.

نکته دیگری که در اثر ابن بیطار جلب نظر می‌کند، اشاره او از قول دیگران به وجود «مگس» در کهربای زرد است که به خودی خود نشان دهنده شفافیت این سنگ است: «یکی از خبرگان به من خبر داد که کهربا، رطوبتی از برگ دوم [نخل] است زیرا در بخشی از این ناحیه [اندلس؟]، قطره‌های مرطوب شبیه عسل تراوش می‌کند که از آن دارو تهیه می‌کنند و درون آن، مگس و کاه و میخ و سنگریزه و مورچه یافت می‌شود» (همانجا). این نخستین بار است که در یک اثر شرقی به وجود حشرات در کهربا اشاره شده است. روشن است که ابن بیطار خود چنین کهربایی که عموماً خاص ناحیه شمال اروپاست، ندیده، اما به هر حال احتمال آن‌که قطعه‌های شفاف کهربای آن ناحیه به سرزمین‌های اسلامی وارد شده باشد، وجود دارد.

همزمان با اشاعهٔ تعابیر مغشوش دربارهٔ عنبر و کهربا در ترجمه‌های قرون وسطایی اروپا و بیش از یک قرن پس از ماربود، اتی یین بوالو Boileau، محتسب پاریس در سال ۱۲۶۸ میلادی، به دستور شاه فرانسه، کتابی با عنوان کتاب **حرفه‌ها** دربارهٔ صنوف پیشه‌وران پاریس نوشت (رُبر، ۱۹۷۴، ص ۳۷۵) که مؤلف آن برای اولین بار واژهٔ عربی لاتینی شده و متشابه «عنبر» را به صورت ambre در شرح «صنف سازندگان و فروشندگان تسبیح از عنبر [=کهربا] و کهربای سیاه» (بوالو، ۱۹۸۰، ص ۶۰) در یک اثر مکتوب به زبان فرانسوی کهن به‌کار برد. در دوره‌های بعد، این واژهٔ فرانسوی ستانده از لاتینی و برگرفته از عربی، به دیگر زبان‌های اروپایی یعنی انگلیسی، آلمانی، پرتغالی و اسپانیایی نیز راه یافت.

پاره‌ای از مؤلفان شرقی و غربی، نه تنها در منشاء گیاهی یا کانی یا جانوری کهربا و عنبر تردید بسیار داشته‌اند، مهم‌تر از آن، همان‌گونه که برای مؤلفان شرقی، کهربا نوعی صمغ یا سنگ نادر بود که از سرزمین‌های دور و بیگانهٔ شمال اروپا می‌آمد، به همان‌گونه نیز برای مؤلفان غربی، عنبر ماده‌ای بود که از دریا‌هایی حاصل می‌شد که در سرزمین‌های دوردست منطقهٔ استوایی (هند، آفریقا) یا مناطق تحت نفوذ مسلمانان (غرب مدیترانه، اندلس) به دست می‌آمد. از گفتار میشل مایر، دانشمند آلمانی قرن هفدهم که در ادامهٔ این مطلب خواهد آمد، سردرگمی در شناخت ماهیت عنبر به عنوان یک مادهٔ بیگانه و در نتیجه خلط آن با کهربا به روشنی استنباط می‌شود.

چنان‌چه مجموع ویژگی‌های مشترک عنبر و کهربا را آن‌گونه که دانشمندان شرقی و غربی در قرون وسطا می‌پنداشتند، در نظر بگیریم، خلط آن‌ها به نظر ما نیز طبیعی جلوه می‌کند. این ویژگی‌ها را در جدول ذیل نشان می‌دهیم:

ویژگی‌های مشترک عنبر و کهربا	
منشاء	آب، دریا، ساحل، چشمه در قعر دریا
استحصال	«صید» و گردآوری مادهٔ شناور بر آب
رنگ	زرد، طلایی، سیاه
سختی ماده	نرم، سپس سخت
خواص	قابلیت سوختن، بوی خوش
اشیاء موجود در آن	حشرات در کهربا، منقار و ناخن پرنده در عنبر

تنها ویژگی غیر مشترک عنبر و کهربا به ماهیت ناشناخته گیاهی یا کانی یا جانوری این دو ماده مربوط می‌شود. پیداست که چند معنا شدن واژه «عنبر» در زبان‌های اروپایی، چیزی جز بازتاب عدم شناخت علمی ماهیت این دو ماده در قرون وسطا نیست. در آثار مکتوب عربی و فارسی نیز به دلیل تداوم سنت رونویسی مؤلفان از آثار پیشینیان و انباشت تعاریف ضد و نقیض از قول این و آن، به صورتی مغشوش و بدون تأمل، آشفتگی در تعبیر این دو واژه همچنان مشهود است. در آثار شرقی، اثری از کنجکاوای در بررسی یا نقد گفته‌های غریبان قرون وسطا پیدا نمی‌شود، در حالی که غریبان قرون وسطایی که به زبان‌های بیگانه از جمله عربی آشنایی داشته‌اند و به ترجمه و قرائت انتقادآمیز آثار عربی پرداخته‌اند، کم نبوده‌اند.

از قرن هفدهم به این سو، وضعیت تازه‌ای پیش آمد. اروپاییان اندک اندک با تأمل بیشتر به بازنگری متون پرداختند و بیش از پیش در باب ماهیت مواد اندیشیدند. به رغم آن که واژه عربی «عنبر» در زبان آنان به دو ماده گوناگون اطلاق می‌شد، یکی «کهربا»ی آشنا و دیگری «عنبر» بیگانه (که این خود عامل تشتمت بود)، میشل مایر در اثری که در سال ۱۶۱۷ به زبان لاتینی منتشر کرد، چنین نوشت: «نیز دریا در مواضع دیگر، سه سنگ با خواص طبی به ما ارزانی می‌دارد که منشاء آن‌ها بعضاً گیاهی و بعضاً جانوری است یا بهتر است بگوییم که از بطن مرموز طبیعت حاصل می‌آید که عبارتند از مروارید، عنبر زرد [=کهربا] و عنبر خاکستری [=عنبر، ماده خوشبو]. منشاء و شیوه گردآوری مروارید بر ما آشکار است، اما نه آن دو سنگ دیگر. عنبر زرد [=کهربا] را در سواحل سوئد گرد می‌آورند (...). که بدون تردید یا از رگه‌های زمین به شکل حباب به درون دریا بیرون می‌جهد یا آن‌که به گونه‌ای در اثر تلاطم آب دریا رانده می‌شود و امواج دریا به ساحل می‌افکند، زیرا ما کانی‌های حاوی آهن و نقره را چسبیده به کهربا [ambre] دیده‌ایم و چنین چیزی میسر نیست، مگر در خاک. اما وجود مگس، پشه، عنکبوت، پروانه، قورباغه و مار در پاره‌ای از قطعه‌ها [ی کهربا]، از جمله آثار و شگفتی‌های آسمانی است» (مایر، ۱۶۱۸). شکاکیت علمی قرن هفدهم اروپا در این گفته‌های مایر مشهود است، زیرا مشاهدات تازه (اختلاط کانی‌های آهن و نقره در کهربا) و نیز توصیف تاسیتوس (سخت شدن صمغ گیاهی کهربا)، مایر را در برابر دو امکان درباره ماهیت کهربا، کانی یا گیاهی، قرار داد. توصیف مایر از «عنبر خاکستری» به منزله نوعی سنگ، به نوبه خود روشن

می‌سازد که دانش او در این زمینه همچنان تحت تأثیر متون ترجمه شده در قرون وسطا بوده است. مایر چنین نوشته است: «انکار نمی‌توان کرد که عنبر خاکستری [عنبر اشهب]، به همین صورت [= مثل کهربای شمال اروپا] در سواحل شرقی و غربی هند پیدا می‌شود. پاره‌ای آن [عنبر اشهب] را به شیره درختان یا صمغ (هم چنان که درباره عنبر زرد [= کهربا] یا سوکسن [= کهربا] گفتیم) مرتبط می‌دانند اما رأی آنان که منشاء آن [عنبر] را رگه‌های خاک می‌دانند، واقع‌بینانه‌تر است» (همانجا). به عبارت دیگر، مایر، خاک را منشاء مشترک عنبر و کهربا به شمار آورده است.

پیداست که اروپاییان از قرن دوازدهم تا قرن شانزدهم، واژه عنبر را به معنی کهربا به کار می‌بردند، اما از قرن هفدهم، واژه لاتینی کهن سوکسینوم احیا شد و شکل فرانسوی آن، یعنی «سوکسن» نیز برای اولین بار در سال ۱۶۷۲ و نیز شکل فرانسوی شده واژه فارسی کهربا، «کارابه»، در متون فرانسوی به کار رفت. اما سرانجام رقابت این واژه‌های هم معنا به چیرگی واژه «عنبر» منجر شد و تواتر کاربرد «عنبر» از همه بیشتر بوده و هنوز هم کاربرد دارد.

کاربرد دوباره واژه لاتینی کهن «سوکسینوم» به معنی «صمغ» یا «عصاره»، نشان می‌دهد که اروپاییان پس از دوره رنسانس، نه تنها متون لاتینی کهن را از نظر می‌گذرانند، بلکه به قرائتی دوباره، اما انتقادآمیز، از ترجمه‌های پیشین از زبان عربی و نیز از متون کهن یونانی و لاتینی قرون وسطا پرداخته‌اند.

در قرن هجدهم، قطعه‌های کهربا را در موزه‌هایی که به تازگی شکل می‌گرفت، گاهی در کنار سنگ‌های معدنی و گاهی در میان سنگواره‌ها می‌چیدند زیرا منشاء و ماهیت آن را هنوز به درستی نمی‌شناختند، حال آن‌که شناخت ماهیت و در نتیجه طبقه‌بندی مواد مورد توجه خاص آنان قرار داشت. پس از پیشرفت‌های بزرگ علمی در زمینه‌های زیست‌شناسی، فسیل‌شناسی و به ویژه شناخت دوران‌های زمین‌شناختی بود که سرانجام در سال ۱۸۱۱، یکی از دانشمندان اهل پروس به نام ورده Wrede به شناخت منشاء و ماهیت و ترکیبات سنگ کهربا به عنوان صمغی سنگواره‌ای نایل شد که در واقع چیزی جز تأیید شناخته‌های رومیان باستان نبود.

کاربرد مطلق واژه «عنبر» به معنی «کهربا» در زبان‌های اروپایی بار دیگر از قرن نوزدهم، با گسترش صنعت عطرسازی، به سبب رواج عطرهاى عنبرین، دستخوش تشّت شد و از آن پس

تا به امروز، به منظور رفع ابهام لفظی و معنایی، به ناگزیر معادل «عبر اشهب» (ambre gris,) را متمایز از معادل مطلق «کهربا» (ambre, amber) به کار می‌برند. به این ترتیب، در وضعیت فعلی، دو واژه عربی «عبر» و «اشهب»، اولی به صورت واژه‌ای ستانده (ambre و گونه‌های آن) و دومی به صورت گرده‌برداری (gris و گونه‌های آن) از زبان عربی به فرهنگ‌های اروپایی راه یافته است.

تراکم دانسته‌های ناهمگون در برابر محدودیت گفتارهای منسجم

در بررسی دلایل خلط عنبر خوشبوی خاکستری و سنگ کهربای زرد در حدود اوایل قرن دوازدهم میلادی در اروپا، نامعلوم بودن منبع این دو ماده در دریا و برداشت آن‌ها از سطح دریا یا در ساحل یا وجوه تشابه دیگری میان آن‌ها، کم‌تر اهمیت دارد، زیرا دانشمندان شرقی نیز در همان شرایط قرار داشتند، اما این دو ماده را خلط نکردند. تشْتت را باید در وضعیت نامتقارن مؤلفان شرقی و غربی نسبت به یکدیگر جستجو کرد: در این دوره، شرقیان به ماهیت عنبر پی برده بودند و با این ماده اُنس داشتند و آن را به کار می‌بردند. غربیان همان دوره نه تنها با عنبر آشنایی نداشتند، بلکه ظاهراً به شرح ویژگی‌های کهربا در متون لاتینی کهن (تاسیتوس) نیز دسترسی نداشته‌اند که در این صورت می‌بایست همان واژه succinum را برای نامیدن کهربا به کار می‌بردند. همین وضعیت را می‌توان به صورت دیگری بیان کرد: شرقیان به همان میزان با کهربا بیگانه بودند که غربیان با عنبر.

نکته دیگر این که شرقیان به طور عمده و بیشتر به خواص درمانی مواد توجه فراوان کرده‌اند تا به ماهیت آن‌ها، حال آن‌که غربیان به طور مستمر در پی شناخت سرچشمه مواد و ماهیت کانی، گیاهی یا جانوری آن‌ها بودند.

شرقیان قرون وسطا اصولاً اعتنایی به کنجکاوی غربیان درباره ماهیت این دو ماده و مباحث آنان نمی‌کردند و این غربیان بودند که هم آثار شرقی را ترجمه و مرور می‌کردند و هم آثار کهن یونان و روم را در دست داشتند. لذا خلط لفظی عنبر و کهربا، نتیجه طبیعی کار مؤلفانی در غرب بود که اطلاعات گسترده، اما متناقض شرقیان درباره عنبر را جرح و تعدیل دادند و به گونه‌ای با دانسته‌های تجربی و بومی خود درباره کهربا برابری کردند و در هم

آمیختند. این تشبیه در شناخت مواد گرچه به خودی خود و بی‌تردید نوعی آشفتگی و حتی پس روی به شمار می‌آید، اما به لحاظ آن‌که جامع و دربرگیرنده همه تفاسیر است، در عین حال گونه‌ای پیشرفت نیز محسوب می‌شود زیرا تحولات بعدی نشان داده است که خطای مبتنی بر آگاهی به مراتب کاراتر از اطمینان خاطری است که بر پایه گمان و خیال بنا شده باشد.

نتیجه‌گیری

در نگاهی کلی می‌توان گفت که پاره‌ای از لغت‌نویسان عرب و ایرانی در بیان ویژگی‌های عبر و کهربا، دانسته‌های بسیار دقیق دسته‌ای از دانشمندان را با نقطه نظرهای مبهم دیگران درآمیخته‌اند. التقاط و آمیزش معلومات از هر دست، کلی و جزئی، نظری و تجربی و رونویسی محض از گفته‌های پیشینیان را در همه زمینه‌ها و سطوح دانش شرقی می‌یابیم. آثار شرقی غالباً فاقد عناصر بنیانگذار علوم نوین، یعنی آشنایی منتقدانه با آرای دیگران، تجزیه معلومات، تمایز، تفکیک دانسته‌های تفننی یا خیالی از معلومات علمی و برقراری انسجام منطقی در دانسته‌های به ظاهر پراکنده در باره هر موضوع است.

در مسیر تحول پر پیچ و خم لفظی و معنایی واژه‌ها از عربی و فارسی تا لاتینی و فرانسوی کهن و معاصر، تلاش متفکرانی را طی چند قرن می‌بینیم که گاه براساس دانسته‌های صرفاً مکتوب گذشتگان و گاه با تأمل براساس معیارهای عقلایی به وصف موادی پرداخته‌اند که فقط شناخت ترکیبات هر یک و نیز ژرفای زمان تکوین و دوره‌های چند میلیونی زمین‌شناختی می‌توانست به پرسش‌های آنان پاسخ قطعی بدهد. در این گفته‌ها از قرون وسطا تا قرن نوزدهم، عمق زمان، ناشناخته و در نتیجه ملغی بوده است.

غریبان در زمانی نه چندان دور، در پرتو دانش عقلایی و انتقادی خود، سرانجام کهربا را به عنوان صمغی سنگواره‌ای و بازمانده از زمان‌های بسیار دور و برگشت‌ناپذیر شناختند. دگرگونی‌های واژگانی و تحول معنایی واژه‌ها در زمان، نشانه‌هایی صرفاً زبانی‌اند اما انشعاب و جدایی مسیر تحولات ژرفی را آشکار می‌سازند که از دیرباز در دو سوی مدیترانه رخ داده است.

منابع

- ۱- ابن بیطار، ضیاء‌الدین ابی محمد عبدالله بن احمد الاندلسی المالقی، *کتاب الجامع لمفردات الادویه و الاغذیه*، تصحیح حسن پاشا، مطبعة حسین بک حسنی، ۱۲۹۱ هجری قمری (محل چاپ ذکر نشده است).
- ۲- بهار، مهرداد، *واژه نامه بندهش*، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ۳- بیرونی، ابوریحان، *صیدنه*، ترجمه فارسی کتاب *الصیدنه* از ابوبکر علی بن عثمان کاسانی، ۲ جلد، به کوشش منوچهر ستوده، ایرج افشار، تهران، شرکت افست، ۱۳۵۸.
- ۴- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، ۱۴ جلد، [چاپ دوم]، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، زمستان ۱۳۷۳.
- ۵- زبیدی، محمد مرتضی [محمی‌الدین ابی‌الفیض محمد مرتضی‌الحسینی‌الزبیدی‌الحنفی]، *تاج العروس من جواهر القاموس*، ۱۰ جلد، بیروت، منشورات دار مکتبه الحیات، ۱۳۰۶ هجریه (۹-۱۸۸۸ میلادی).
- ۶- زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، *پیشرو ادب یا مقدمه الادب*، گردآورده سید محمد کاظم امام، ۲ جلد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- ۷- طوسی، محمد بن محمد بن حسن ("خواجه نصیرالدین")، *تسوخ نامه ایلیخانی*، مقدمه و تعلیقات از سید محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ۸- عقیلی علوی، سیدمحمد حسین بن هادی، *مجمع الجوامع و ذخایر التراکیب. قرابادین کبیر*، [تهران؟]، ۷-۱۲۷۶ هجری قمری، چاپ سنگی.
- ۹- عقیلی علوی، سیدمحمد حسین بن هادی، *مفردات مخزن الادویه*، [تهران؟]، جمادی الثانی ۱۲۷۷ هجری قمری (۱۸۶۱ میلادی).
- ۱۰- فره‌وشی، بهرام، *فرهنگ پهلوی*، چاپ دوم، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، آذرماه ۱۳۵۷.
- ۱۱- مهرداد بهار، *فرئیغ دادگی، بُن‌هش*، گزارنده : چاپ اول، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۹.
- 12- Boileau, E., *Le Livre des Métiers* (XIIIè siècle), publié par René de Lespinasse et François Bonnardot. Skatkine Reprints, Genève, 1980 (réimpression de l'édition de Paris, Imprimerie Nationale, 1879).
- 13- *Encyclopedia International*, New York, Grolier, 1968.
- 14- *Encyclopedie Universalis*, onzième publication, vol. I, Paris, octobre 1975.

- 15- Gontero, V., *Translatio studii, gemmae et monstri*. Le savoir encyclopédique dans Le Roman de Thèbes, Journée d'agrégation de littérature française, 22 janvier 2003, Aix-Marseille.
- 16- *Grande encyclopédie Larousse*, Librairie Larousse, vol. 17, Paris, 1976.
- 17- Hodgkin, Th., *Letters of Cassiodorus*, London, Amen Corner, Paternoster Row, E.C., 1886.
- 18- Marbode, *Le lapidaire*, poème traduit du latin de Marbode, évêque de Rennes en l'année 1000. Extrait des Mémoires de la Société archéologique d'Ille et Vilaine, T. VII, 1870.
- 19- ———— *Poème des pierres précieuses*, traduit du latin et annoté par Pierre Monat, éd. Jérôme Millon, Grenoble, 1996.
- 20- Meier, M., « Epigramma XXXII », in *Atalanta fugiens*, 1618.
- 21- Mottahedin. Ž., « 'Anbar », in E. Yarshater, *Encyclopaedia Iranica*, Vol. II, Fascicle 1, London, Routledge & Kegan Paul, 1985.
- 22- Murray, J.A.H., Henry Bradrey, W.A. Craigie, C.T. Onions, The Oxford *English Dictionary*, vol. I, Oxford, Clarendon Press, 1970.
- 23- Rambosson, J., *Les pierres précieuses et les principaux ornements*, Paris, Firmin-Didot, 1884.
- 24- Robert, P., *Dictionnaire alphabétique et analogique de la langue française*, 7 volumes, Paris, édition Le Robert (plusieurs éditions).
- 25- ———— *Dictionnaire universel des noms propres*, sous la direction de Paul Robert, Paris, Le Robert, 1974.
- 26- Ruska, J., «ANBAR », in *Encyclopédie de l'Islam*, nouvelle édition, I, J. Brill, Leiden, 1960.